



(شهید والا مقام یوسف کلهر)

نام پدر: عباس

تاریخ تولد: ۱۳۲۶/۳/۱

تاریخ شهادت: ۱۳۵۸/۵/۱۳

محل شهادت: پای صندوق اخذ رأی

محل خاکسپاری: شهرری، صالح آباد، امامزاده ابراهیم U

فرازی از وصیتنامه

توفیق خواندن نماز اول وقت را از دست ندهید، از غیبت کردن پرهیزید، حامی و پیرو رهبر باشید، با قرآن که سرچشمه‌ی هدایت انسان‌هاست انس بگیرید، چراغ مجلس امام حسین U را روشن نگه دارید، از منافقین که مایه‌ی فساد جوامع هستند دوری کنید و انقلاب را از دست کسانی که می‌خواهند آگاهانه یا غیر آگاهانه به آن ضربه بزنند خارج کنید و انقلاب را حفظ کنید.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

شهید یوسف کلهر در سال ۱۳۲۶ در روستای صالح‌آباد شهری دیده به جهان گشود. دوران تحصیل را همراه با کار در مزارع شروع کرد، تا پنجم ابتدایی تحصیل را ادامه داد و پس از آن تا بیست سالگی همدوش پدر یار و یاور خانواده بود. قبل از پیروزی انقلاب ظفرمند اسلامی، به جمع حامیان آن پیوست و فعالیت خود را با پخش اعلامیه‌ها، شرکت در راهپیمایی‌ها و درگیری‌های خیابانی با رژیم و آگاه‌سازی دوستان از ناحق بودن رژیم منحوس پهلوی شروع کرد. پس از پیروزی انقلاب، با تشکیل کمیته انقلاب اسلامی به فرمان حضرت امام(ره) در سال ۱۳۵۸، به عضویت کمیته ۱۳ صالح‌آباد درآمد و به مبارزه با منافقین و گروهک‌های ضدانقلاب پرداخت. او به حضور در نماز جماعت علاقه‌ی خاصی داشت و از بانیان برپایی مجالس اهل بیت عصمت و طهارت خصوصاً سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) بود. همچنین، از خطی خوش و صدایی زیبا برخوردار بود. دوستان و آشنایان را به ورزش تشویق می‌کرد و تجهیزات و لوازم ورزشی را تهیه و به آنها هدیه می‌کرد. روحیه‌ی پهلوانی داشت و از باستانی‌کاران بنام شهری بود. یوسف، پس از ۳۲ سال زندگی سراسر خدمت به اسلام و انقلاب، سرانجام، پاداش زحمات مخلصانه‌اش را گرفت و در سال ۱۳۵۸، حین ادای وظیفه در محل اخذ رأی، به دست منافقین از خدا بی‌خبر به فیض شهادت نایل شد.

ویژگی های اخلاقی؛ در کارهای خیر پیش قدم بود و بیشتر درآمد خود را صرف کمک به خانواده های بی بضاعت می کرد. خوش اخلاق و با محبت بود و به پدر و مادر، بزرگترها و میهمان احترام می گذاشت. درباره ی ویژگی های اخلاقی این شهید همین بس که با وجود گذشت چندین سال از شهادتش، هنوز ذکر خاطرات و سجایای اخلاقی او ورد زبان دوستان و آشنایان است.

خاطره های به نقل از اقوام شهید؛ « وقتی از سرکار به سمت خانه می آمد، به محض ورود به محل، بچه ها به دورش حلقه زده و او با بیانی شیرین، احادیث و روایات ائمه را برای آنها نقل می کرد. همچنین، در دوران ابتدایی همکلاسی های خود را مخفیانه به نماز خواندن تشویق می کرد و به آنها می گفت: از معلمان ساواکی امر و نهی نپذیرید، که همین مسئله باعث شد در سال پنجم ابتدایی از مدرسه اخراج شود ».

انقلاب نور

در نجف اشرف در خدمت امام بودیم و صحبت هایی از ایران به میان آمد، من گفتم: «این چه فرمایش هایی است که در مورد بیرون کردن شاه از ایران می فرمایید؟ یک مستأجر را نمی شود از خانه بیرون کرد، آن وقت شما می خواهید شاه مملکت را بیرون کنید؟» امام سکوت کردند. من فکر کردم شاید عرض مرا نشنیده اند، سختم را تکرار کردم. امام برآشفته فرمودند: «فلانی چه می گویی؟ مگر حضرت بقیه الله الاعظم (نستجیر بالله) خلاف می فرمایند. شاه باید برود!» و همان شد و شاه از مملکت بیرون رفت.

اینگونه بودند مردان مَرَد

آنها را مثل دفعه‌های قبل روی صندلی بستیم و سپس روی پاهای متورم و خون‌آلودشان آب‌جوش ریختیم، طوری که پوست بدن آنها ترک‌خورده و تاولها می‌ترکید. دندانهای آنها را، در حالی که با ضربه‌ی مشت دهانشان را خون‌آلوده کرده بودیم و بعضی‌شان شکسته بودند، یکی یکی با انبردست کشیدیم...؛ به این هم اکتفا نکردیم و گوش آنها را با چاقو بریدیم. آنها بارها بیهوش می‌شدند و هر بار که به هوش می‌آمدند، ما شیوه‌ی شدیدتری را بر آنان اعمال می‌کردیم «مثل گذاشتن اتوی داغ بر کمرشان»... پس از بیهوش آمدن، مجدداً آب داغ روی سر و صورت آنها ریختیم و سر و صورتشان تاول زد. سپس موهای آنها را به همراه پوست سرشان که سوخته بود، کندید و با میله‌های سربی که داشتیم، به سر و صورت آنها زدیم، طوری که فک آنها شکست....

در طول این مدت، ما فقط از آنها می‌خواستیم نشانی دوستانشان را به ما بدهند، چرا که قصد ترور آنها و از بین بردن انقلاب را داشتیم. البته آنها چون از نقشه‌ی ما آگاه بودند، جواب نمی‌دادند و تنها کلماتی که از دهانشان خارج می‌شد، «الله اکبر و لا اله الا الله» و اذکار دیگر بود.

اعترافات یکی از منافقین کوردل
در خصوص شکنجه‌ی سربازان امام خمینی (ره)